

قلب در نهج البلاغه

بخش علی قنبری*

چکیده

قلب عنوانی است برای عضو کوچک صنوبری شکل در سمت چپ سینه‌ی آدمی و نیز عنوانی برای یکی از ساحات‌های وجودی آدمی. اما این که حقیقت قلب (نه معنای فیزیکی آن) چیست در میان صاحب‌نظران اختلاف است. در منابع دینی اسلام این مقوله فراوان به کار رفته است. از جمله‌ی آن‌ها کتاب شریف نهج‌البلاغه است که موضوعی از آن به این موضوع اختصاص یافته است. هدف شناسایی معنا، مفهوم، جایگاه و احوال و کارکردهای این عنصر انسانی در نهج‌البلاغه است. روشی که نگارنده به کار گرفته است، روشی توصیفی - تحلیلی است. به این معنا که با استناد به کتاب نهج‌البلاغه قلب (یا دل) مورد ملاحظه قرار گرفته است لازم به ذکر است که نگارنده دل را نیز با قلب مترادف گرفته است لذا به‌کارگیری هر کدام از آن‌ها رساننده‌ی مقصود خواهد بود.

کلید واژه‌ها: قلب، دل، نهج‌البلاغه، بصیرت درونی

* عضو هیأت علمی پژوهشکده جهاد دانشگاهی.

تعریف دل و حقیقت آن

راغب اصفهانی در مفردات می نویسد: «و قلب الإنسان قیل سمی به لكثره تقلبه و بُعِر بالقلب عن المعانی التي تختصُ به من الروح و العلم و الشجاعه و غیر ذلك» (راغب، ص ۴۱۱). «قلب انسان را قلب گفته‌اند به دلیل آن‌که دگرگونی آن بیش‌تر است و منظور از آن معانی است که بدان مختص است، از جمله روح و علم و شجاعت و غیره». او قلب را به روح تعبیر می‌کند و برای اثبات آن به آیه‌ی «بلغت القلوب الحناجر» استناد می‌جوید و قلوب را همان ارواح می‌انگارد. از گفته‌ی راغب می‌توان نتیجه گرفت که حقیقت و معنای قلب همان روح است و کارکردهای آن را به عهده دارد که در مواردی واژه‌های دیگری نیز بدان اطلاق می‌شود. «و چون حدیث دل کنیم بدان‌که آن حقیقت آدمی را می‌خواهیم که گاه آن را روح گویند و گاه نفس؛ و بدین دل نه آن گوشت پاره می‌خواهیم که در سینه نهاده است از جانب چپ، که آن را قدری نباشد، و آن ستوران را نیز باشد و مرده را باشد و آن را به چشم به‌توان دید، و هر چه آن را بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد که آن را عالم شهادت گویند... و آن پاره گوشت ظاهر مرکب و آلت وی است و همه اعضای تن لشکر ویند و پادشاه جمله تن وی است». (غزالی، ۱۳۷۲، ص ۱/۱۱).

نیز در تعریف قلب یا دل گفته‌اند: «مقصود از آن در عرفان لطیفه روحانی است که عبارت است از حقیقت انسان و این قلب است که «عالم» و «مدرک» و «عارف» است و «مخاطب» و «معاقب» اوست. این قلب با قلب جسمانی علاقه و ارتباط اسرارآمیزی دارد که چگونگی آن به نحو روشنی به وصف در نمی‌آید. (غنی، ۱۳۸۰، ص ۲/۴۰۹) و در تعریف روح گفته‌اند: «روح عبارت است از لطیفه‌ی مدرکه‌ی انسان که مصداق آیه «قل الروح من

امر ربی» است و از عالم امر نازل شده است و جرجانی گفته روح انسان همان لطیفه‌ی عالم و مدرک‌هایی که بر روح حیوانی سوار است که از عالم امر نازل شده که عقول از درک ذاتش عاجزند. روح به این معنا از اسرار قلب است و تقریباً همان معنی قلب از آن مستفاد می‌شود. (همان، ص ۴۱۲). در تعریف قلب مطالب و نظرات دیگری نیز ذکر شده است بعضی گفته‌اند: «قلب جوهری نورانی مجرد است که در مراتب قوس نزولی هستی به مثابه‌ی لوح محفوظ است که حکما به آن نفس ناطقه گویند ولی حقیقت نزد عرفا آن است که آن حقیقت جامعه انسانی است که دربرگیرنده‌ی تمام حضرات است و مظهر تمام هویت ذاتی الهی با تمام صفات او. (کاشفی، ص ۳۳۱). از واژگان مترادف دیگر قلب فؤاد است که در قرآن و روایات و نهج‌البلاغه آمده است. «در تعریف فؤاد گفته‌اند که فؤاد دل منور به نور الهی را گویند». (دانش‌پژوه، ۱۳۷۹، ص ۵۶). در نهج‌البلاغه نیز فؤاد مورد توجه قرار گرفته است اما کاربرد آن به اندازه قلب نیست. «فان تقوی الله دواء» «قلوبکم و بصر عمی افئدتکم» (علی(ع)، ۱۳۷۴، ص ۲۳۲). تقوی دواي درد قلب‌هایتان و بینایی دل‌هایتان است.» روشن است که منظور علی (ع) از فؤاد معنای پیش‌گفته نیست زیرا آن قلب منور هرگز به تاریکی مبتلا نمی‌شود فؤاد در این بافت هم‌ردیف قلب است.

«بنابراین گوهر اصیل آدمی که همان روح اوست در دل جای دارد و باعث رمزآلودی آن شده و نقطه‌ی اختلاف اساسی انسان و حیوان در همین جا نهفته است و «دل خلاصه وجود شخص انسانی است، زیرا که در آدمی محلی که مظهر انوار روح است و جسمانیت دارد دل اوست (نجم رازی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۴) و آنچه موجب پیدایش علقه‌ای میان انسانی و انسان دیگر یا میان انسان و خدا می‌شود همان دل است. محبت پروردن جز کار

دل نیست. دیگر اعضا هر یک در عبودیت و دین‌پروری بر کاری دیگرند، کار دل محبت‌پروری است.» (همان، ص ۱۰۷). در نهج‌البلاغه نیز از این پاره گوشتی که در سمت چپ سینه آدمی قرار گرفته به شگفتی یاد شده است. «لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعه هی اعجب ما فیه، و ذلك القلب.» (علی (ع)، ۱۳۷۴، ص ۲۷۸): به رگ‌های آدمی گوشت پاره‌ای آویزان است که شگفت‌تر چیز که در اوست آن است و آن دل است. به هر حال در نهج‌البلاغه کلمه‌ی قلب زیاد به کار رفته است. برای این‌که موضوع و موضع بحث را روشن کنیم باید یادآور شویم که بنا بر تعریف اغلب صاحب‌نظران قلب همان نفس است به طور عموم. برای تشخیص مراد امام علی (ع) از قلب (= نفس) لازم است کاربردهای نفس را یادآور شویم آن‌گاه مراد امام را مشخص کنیم:

- ۱- نفس در علم‌النفس فلسفی یکی از ساحت‌های وجود آدمی است که محل افعال، انفعالات، قوا و ملکات است این نفس همان جوهری است که در عمل کردن نیازمند ماده است. (نفس ناطقه)
- ۲- نفس در اخلاق قوه‌ای است که به بدی امر می‌کند و دایرمدار خوش‌آیندها و بدآیندها است.
- ۳- نفس ساحتی در برابر ساحت‌های بدن، ذهن و روح است که موقعیت فردی انسان را تعیین می‌کند به خلاف روح که مقام جمعیت آدمیان است.

به نظر می‌رسد که مراد امام علی (ع) از قلب، نفس ناطقه، یا نفس به عنوان ساحتی در برابر ذهن و بدن و روح است. چه این نفس می‌تواند محل عروض حالات مختلف باشد و امام علی (ع) نیز صریحاً به این حالت‌ها

اشاره کرده است. البته از پاره‌ای بیانات امام به دست می‌آید که مراد ایشان نفس ناطقه است.

امیر مؤمنان در وصف قلب سخنان زیادی گفته است. در جایی از نهج البلاغه آن را مخزن حضور معنوی اولیای خدا دانسته است: «و امثالهم فی القلوب موجوده» (همان، ص ۳۷۸). نشانه‌هاشان در دل‌ها آشکار. و در جای دیگر از قلب به عنوان اولین ابزار مبارزه ستم یاد کرده است: «ایها المؤمنون انه من رای عدواناً یعمل به و منکراً یدعی الیه فانکره بقلبه فقد سلم و بری» (همان، ص ۴۵۸)؛ و در جای دیگر عقل را ساحتی از وجود انسان می‌داند که باعث گرایش انسان به خدا می‌شود «اللهم الیک افضت القلوب» (همان، ص ۲۸۰)؛ پس می‌توان گفت که آنچه باعث ناشناخته ماندن انسان در طول تاریخ تا به امروز شده همین دل است که در عصر حاضر نیز به این عدم شناخت نسبت به او اذعان و اعتراف شده و از آن به عنوان «انسان، موجودی ناشناخته» نام می‌برند. با این حال با توجه به توضیحات پیشین در نهج البلاغه منظور از این عضو شگفت‌آور (قلب) همان نفس آدمی است. علی (ع) در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشته یادآور می‌شود که آدمی باید خدا را با اعضا و جوارح خود یاد کند که در رأس آن‌ها دل قرار دارد: «ان ینصر الله سبحانه بقلبه و یده و لسان» (همان، ص ۹۹۱)؛ خدای بزرگ را با دل و دست و زبان یاری کند. پس اولین عضوی از بدن که خدای تعالی را یاری می‌کند دل است که به تبع آن دیگر اعضا و جوارح و جوانح آدمی در خدمت خدا قرار می‌گیرند زیرا اگر دل به سویی تمایل پیدا کند و مفتون کسی شود تمام وجود انسان را بدان جهت متمایل می‌سازد و هیچ عضوی یارای مقاومت در مقابل خواست او را نخواهد داشت. به همین جهت علی (ع) یاری دادن خدا را ابتدا به دل نسبت می‌دهد و به دنبال آن از

طریق دست و زبان ممکن می‌داند. درست به همین دلیل است که نظرگاه اصلی خداوند هم دل آدمیان است و اگر برای خدا جایگاهی فرض کنیم جز دل عاشقان جای دیگری نمی‌تواند باشد. در حدیث قدسی آمده است: «هیچ جایی گنجایش مرا ندارد نه زمین، نه آسمان و نه جای دیگر اما جای من در دل شکسته می‌باشد.» (عطار، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵) قرآن سخن و امانت الهی است که وقتی به کوه‌ها و آسمان‌ها و ... عرضه شد همه‌ی آن‌ها از پذیرش آن سرباز زدند، الا دل آدمی که آن را پذیرفت و تحمل کرد. «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان.» (احزاب، ۲۷).

دل نباشد تن چه داند گفت و گو دل نجوید تن چه داند جست و جو

پس نظرگاه شعاع آن آهن است پس نظرگاه خدا دل نسی تن است

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۹۲)

با توجه به آن‌چه گفته شد واضح به نظر می‌رسد که دل تنها در یک صورت روی آرامش به خود خواهد دید و آن زمانی است که خدا (محبوب و دلبر) در او مسکن گزیند و یا دل او را یسازد کند که شنیدن نام محبوب تسکین‌بخش و فرحناک است.

دل که دلبر دید کی ماند ترش بلبل‌ی گل دید کی ماند خمش

ماهی بریان ز آسیب خضر زنده شد در بحر گشت او مستقر

یار را با یار چون بنشسته شد صد هزاران لوح سرّ دانسته شد

(همان، ج ۳، ص ۴۲۲)

چشم سر توانایی دیدن مناظر محسوس و عقل توانایی دیدن مناظر معقول را دارد، اما دل چشم‌اندازهایی را می‌بیند که فراتر از توانایی‌های عقل و چشم است و آن مناظر زیبای الهی متعلق به خداست. دل خداخواه و

جام جهان بین می‌تواند از طبیعت به ماورای آن سفر کند و چیزهایی را مشاهده کند که عقل از تصور آن عاجز است. امیرالمؤمنین با اشاره به این کارکرد عقل می‌فرماید: «اگر با دیده‌ی دل به آنچه که از بهشت توصیف می‌شود بنگری نفس تو از آنچه این جهان از زیبایی‌ها و خوشی‌های ظاهری آن وجود دارد، دوری می‌کند». (علی(ع)، بی‌تا، ص ۱۷۱). لذا آن زیبایی چنان خیره‌کننده است که دل آدمی به راحتی از زیبایی این جهانی کنده می‌شود و هیچ توجهی بدان‌ها نمی‌کند. آن حضرت در ادامه می‌فرماید: «پس ای شنونده، اگر خود را مشغول کنی به چشم‌اندازهای شگفت‌انگیزی که از بهشت به تو می‌رسد، به خاطر شوق رسیدن به آن‌ها جان از تنت بیرون می‌رود و به خاطر عجله‌ای که برای رسیدن به آن چشم‌اندازها داری بی‌درنگ از این مجلس به همسایگی اهل گور می‌شتابی». (همان، ص ۱۷۲). پس دل آدمی وقتی آن مناظر زیبا را می‌بیند چنان مفتون آن‌ها می‌شود که قبل از موعد مرگ آن را طلب می‌کند و از کاشانه‌ی این جهانی فرار می‌کند و در گورستان که اولین منزل آخرت است قرار می‌یابد. سر مرگ‌خواهی عارفان نیز در اینجا است. چون عارفان آن چشم‌اندازهای زیبا را می‌بینند از فرط تعلق خاطر به آن‌ها و شیفتگی خاصی که به آن‌ها پیدا می‌کنند، درنگ و تحمل در دین دنیا را بر نمی‌تابند، و آرزوی مرگ می‌کنند و مرگ را بهترین مرکب جهت رسیدن به آن مناظر می‌دانند.

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است
اقتسلونی اقتسلونی یا ثقات ان فی قتلی حیاتاً فی حیات

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۱۸)

دل چون به زیبایی آن جهانی بنگرد زیبایی‌های این دنیایی را جز
حشیش‌های روی آب نخواهد دانست.

دل ببیند سر بدان چشم صفی آن حشایش که شد از عامه خفی
(همان، ج ۲، ص ۳۵۸)

چنین دلی از خنده و گریه رها شده و حالت دیگر خواهد یافت که اگر
چه رسیدن به آن سخت جان‌سوز است، اما نباید منکر آن شد که حق تعالی
قادر به پدید آوردن حالتی فراتر از خندیدن و گریستن است. در حدیثی از
یکی از معصومان آمده است: «دل‌ها بر سه گونه‌اند: دل سرنگون که هیچ
چیزی را نگاه نمی‌دارد و آن دل کافر است؛ و دلی که در آن خجکی
(نقطه‌ای) سیاه است؛ خیر و شر در آن در کشتی‌اند؛ پی هر کدام از آن دو
دور شده است همان بر وی چیره خواهد شد؛ و دلی که گشوده است، در
آن چراغ‌هایی می‌درخشد و تا روز قیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن
است.» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۰۹). در بین گونه‌های سه‌گانه‌ی دل، قسم اخیر
است که توانایی درک خدا و مشاهده او را دارد. علی (ع) فرموده است:
«چشم‌ها او (خدا) را درک نمی‌کنند، ولی دل‌ها با تحصیل ایمان توانایی درک
خدا را دارند.» (علی (ع)، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۸۲). این همان دلی است که چون
منشور، انوار الهی را منعکس می‌کند و مفتون و شیفته‌ی زیبایی خداوند
می‌شود. ارج و اهمیت و مرتبت آدمی به تحصیل چنین دلی است که از
طریق آن می‌توان به جان جان دست یافت.

آن دلی آور که قطب عالم اوست جان جان جان آدم اوست
تو بگردی روزها در سبزواری آن چنان دل را نیابی ز اعتبار
که دل آوردم ترا ای شهریار به از این دل نبود اندر سبزواری
صاحب دل جو اگر بی جان نه‌ای جنس دل شوگر ضد سلطان نه‌ای

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۵۷)

چنان‌که در ابیات مولونا آمده تمام دل‌ها گرد صاحب‌دلی، ولی الهی و قطب‌الاقطابی می‌چرخند و کمبودهای خود را از طریق او برطرف می‌سازند و در واقع برخی از اوصاف باری تعالی را در چهره‌ی او می‌بینند و او را چون آینه‌ی تمام‌نمایی می‌یابند که عیوب و کاستی‌ها را به آن‌ها نشان می‌دهد و راه برطرف ساختن آن‌ها را عرضه می‌کند. باید توجه داشت که تنها دلی توان همراهی و پیروی از اقطاب را دارد که قلبش از امتحان الهی سربلند بیرون آمده باشد و الا از هر دل ناآزموده‌ای چنین توقعی نمی‌توان داشت.

دل و فعل و انفعالات آن

در نهج‌البلاغه کنش‌ها و واکنش‌های متعددی به دل آدمی نسبت داده شده است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن‌ها را به سه دسته‌ی حالت‌های افراطی، تفریطی و متعادل تقسیم‌بندی کرد:

الف) حالت‌های افراطی: منظور از این حالت‌ها آن است که اگر به دل بیش از نیاز طبیعی آن توجه شود و در عنایت تعادل و میانه‌روی حفظ نشود، باعث عکس‌العمل‌های غیرطبیعی و نامتعادل آن خواهد شد. «فان سَبَخَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَ انْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ اَهْلَكُهُ الْحَرَصُ.» (علی‌ع)، ۱۳۷۴، ص ۳۷۹). پس اگر در دل امیدی پدید آید، طمع آن را خوار گرداند و اگر طمع بر آن هجوم آرد حرص آن را تباه سازد. پس باید دل را میان امیدواری و ناامیدی نگه داشت تا از حد طبیعی خود خارج نشود. «اگر سعادت خرسندی‌اش نصیب شود، عنان خویشترنداری از دست بدهد، و اگر گشایشی در کارش پدید آید غفلت او را برآید و اگر مالی به دست آرد، توانگری وی را به سرکشی وا دارد و اگر پرسیر گردد، پری شکم زیانش

رساند.» (همان) پس علاوه بر امیدواری و طمع، ثروت و سیری نیز باعث پیدایش حالت‌ها و افعال افراطی در دل می‌شوند و موجب هلاکت آن می‌گردند. لذا بایستی در توجه به دل حالت تعادل و اعتدال رعایت شود. نباید فراموش کرد که نوع و چگونگی توجه به خواسته‌ی مادی به یقین در پیدایش این حالت‌ها تأثیر دارد. سیری شکم از جمله این موارد است و نیز بی‌خیالی و خون‌سردی بیش از حد به‌طوری که ترس و خوف را از دل زایل کند از عوامل دیگری است که باعث پیدایش حالت‌های افراطی در دل می‌شود که لازم است از آن‌ها نیز برحذر بود تا شاهد شکوفایی بیش از دل شویم.

ب) حالت‌های تفریطی: هم‌چنان که توجه بیش از حد به دل موجب هلاکت آن می‌شود، کم‌توجهی نیز همین اثر را خواهد داشت. علی (ع) ضمن اشاره به این مسأله، برخی عوامل پیدایش حالت‌های تفریطی در دل را چنین بیان می‌کند:

«اگر نومیدی بر آن دست یابد، دریغ آن را بکشد؛ و اگر خشمش بگیرد، برآشوبد و آرام نپذیرد و اگر ترس به ناگاه او را فرا گیرد، پرهیزدین او را مشغول گرداند و اگر مصیبتی بدو رسد، ناشکیبایی رسوایش کند؛ و اگر به درویشی گرفتار شود، به بلا دچار شود و اگر گرسنگی بی‌طاقتش گرداند، ناتوانی وی را از پای بنشانند.» (همان).

عواملی که از نظر علی (ع) باعث پیدایش حالت‌های تفریطی در دل آدمی می‌شوند عبارتند از: یأس که باعث از پای درآمدن آن می‌شود، غضب که موجب افزایش خشم او می‌شود، خوف که او را در کنجی می‌نشانند و هرگونه عکس‌العملی را از او می‌ستانند، مصیبت که جزع و ناشکیبایی را باعث می‌گردد، درویشی که او را به بلا گرفتار می‌سازد و گرسنگی که

ناتوانش می‌گرداند. البته اگر به قلب توجه درخور مبذول گردد، به یقین از عکس‌العمل‌های ناخرسند و نامناسب دست می‌شوید و حالت تعادل را حفظ می‌کند، اما مشکل اساسی آن‌جاست که بیرون رفتن دل از حالت تعادل آسان و بازگرداندن آن بس مشکل است و چندان رغبتی به بازگشت ندارد.

ج) **حالت‌های متعادل:** برخورد معتدل با دل و توجه داشتن به نیازهای حقیقی آن راه مناسبی است که دل را میانه‌رو نگه می‌دارد و الا هر نوع رسیدگی بیش از حد و حتی کوتاهی باعث کندی یا تندى واکنش‌های آن خواهد شد. علی (ع) فرموده است: «فکل تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد» (همان): پس هر تقصیری آن را زیان است، و گذراندن از حد، موجب تباهی و تاوان. قلب علاوه بر حالات سه‌گانه‌ای توضیح داده شد وضعیت‌های دیگری هم پیدا می‌کند که علی (ع) به برخی از آن‌ها اشاره کرده است. مهم‌ترین حالت‌های قلب در نسبت به خدا و نیکی‌ها رمیدگی (پشت کردن) و اقبال کردن است. امیر مؤمنان اشاره می‌کند دل‌های آدمیان وحشی‌اند یعنی در اوج رمیدگی به سر می‌برند اما از طریق خوش‌رویی می‌تواند آن‌ها را رام و آرام کرد: «قلوب الرجال وحشیه فمن تالفها اقبلت علیه» (همان، ص ۳۶۹): دل مردان (انسان‌ها) وحشی‌اند هرکس به آن‌ها الفت نشان دهد رام او می‌شوند.

در جای دیگر با اشاره به حالات دوگانه فرموده است: «ان للقلوب اقبالاً و ادباراً فاذا اقبلت فاحملوها علی النواحل ، و اذا ادبرت فافتصروا بها علی الفرائض» (همان، ص ۴۱۸-۴۱۷) قلب‌ها را روآوری دارند و پس رفتنی. پس چون پیش آیند بر مستحبات‌شان وا دارید و چون پس روند، به واجبات بسنده کنید. و نیز نزدیک به این مفهوم فرمود: «ان للقلوب شهوه و اقبالاً و ادباراً فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان القلب اذا اکره عمی»:

قلب‌ها را خواهش و گرایش است هم پس‌رفتگی. پس از زاویه‌ی خواهش‌ها به سراغش روید، که وقتی به قلب اکراه شود نابینا می‌شود. عبارت اخیر نشانه‌ی حساسیت بیش‌تر قلب است از این‌رو علی (ع) افراد را از وادار کردن قلب به انجام عمل باز می‌دارد. البته اگر قلب خوب تربیت شود اهل خشوع می‌شود چنان‌که قلب انسان با تقوا همیشه خاشع است. «تراه ... خاشعاً قلبه» (همان، ص ۲۲۶): انسان پارسا را می‌بینی که قلبش خاشع است.

افعال آدمی و کارکردهای دل

اعمالی که از آدمی سر می‌زند در ترازوی عقل به نسبت‌های مختلف سنجیده می‌شود؛ گاهی آن‌ها را منطقی و در زمانی غیرمنطقی می‌نامیم و برای این تقسیم‌بندی دلایلی می‌آوریم که دستورات و قواعد منطقی مبین آن است. پارتو می‌گوید: «مسایل سه جورند: یا منطقی‌اند یا ضدمنطقی مثل کارهایی که آدم خل (دیوانه) انجام می‌دهد، سومین نوع آنالوژیک است که نه منطقی‌اند و نه ضدمنطقی چرا که اصلاً از مقوله‌ی منطق نیستند، نیرومندتر از منطق‌اند مانند عشق و فداکاری در حق دیگران.» (شریعتی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۵-۱۵۴). بسیاری از افعال دل آدمی نیز از نوع اخیر هستند؛ زیرا از یک سو ضدمنطقی نیستند و از سوی دیگر در قالب‌های خشک قواعد منطقی قرار نمی‌گیرند، بلکه فرامنطقی‌اند. محبتی که مادر به فرزند خود نشان می‌دهد، عشقی که عاشق به معشوق نشان می‌دهد و لطفی که خداوند به نامستحقان ابراز می‌کند، همه از نوع اعمال فرامنطقی‌اند و این تنها دل است که از عهده‌ی انجام چنین اعمالی برمی‌آید و عموم حالت‌های عارفان نیز از همین نوع است.

دل ز دانش‌ها بشسختند این فریق

زان که این دانش نداند این طریق

دانشی باید که اصلش ز آن سر است

زانک هر فرعی به اصلش رهبر است

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۴)

کارکردهای دل و افعال آن را به دو بخش مثبت و منفی می‌توان تقسیم کرد که بخش منفی آن در مبحث دل و انفعالات آن گذشت، اما در اینجا به برخی از کارکردهای مثبت دل که در نهج البلاغه به آن‌ها پرداخته شده است اشاره می‌کنیم. ذکر این نکته لازم است که کارکردهای قلب را به ترتیب از موضوعات معرفتی آغاز و به کارکردهای عملیاتی ختم می‌کنیم.

۱- دریافت عمیق حقایق: قلب آدمی توانایی آن را دارد که به حاق حقیقت برسد و آن را درک کند علی (ع) در جاهای مختلف نهج البلاغه به این توانمندی قلب اشاره کرده است در جایی آن را عاملی برای شناخت ایمان و موضوع حقیقی معرفی کرده است: «لاتراه العیون بمشاهدة العیان ولكن تدركه القلوب بحقائق الايمان» (علی(ع)، ۱۳۷۴، ص ۱۸۷)؛ «چشم‌ها او را به عیان نتوانند دید بلکه این قلب‌ها هستند که او را با حقایق ایمان ادراک می‌کند.»

۲- شناخت آخر و عالم غیب: در نهج البلاغه شناخت عالم غیب به قلب نسبت داده شده است. «فلو رمیت ببصر قلبک نحو ما یوصف لک منها لغرفت نفسک عن بدائع ما اخرج الی الدنیا من شهواتها و لذاتها و زخارف مناظرها، و لذهلت بالفکر فی اصطفاق اشجار غیبت عروقها فی کثبان المسک عن سواحل انهارها، و فی تعلیق کبائس اللؤلؤ لؤلؤ الرطب فی عسالیجها و افنانها، و طلوع تلك الثمار مختلفه فی غلف اکهامها.» (همان،

ص ۲-۱۷۱) و اگر به دیده‌ی دل بنگری بدان‌چه از بهشت برایت ستایند، دل برکنی از آن‌چه در دنیاست، هر چند بدیع و زیباست، از خواهش‌های نفسانی، و خوشی‌های زندگانی، و منظره‌های آراسته - زر و سیم و دیگر خواسته - و بیندیشی در جنبش درخت‌ها که در کناره‌های جویباران است و در آویختن خوشه‌های لؤلؤ آب‌دار بر شاخه‌های آن درختانی که ریشه‌های آن در پشته‌های مشک‌نهان است، و رسته برو بر شاخسار، و رستن این میوه‌های گونه‌گون، در غلاف‌ها و پوشش‌های درون.

البته با وجود ارج و منزلتی که قلب در حوزه‌ی شناخت دارد اما نباید فراموش کرد که درک و فهم او نیز محدود است. از جمله جاهایی که پای قلب نیز همانند عقل می‌لرزد و می‌لغزد و نمی‌تواند علم کامل حاصل کند شناخت خداست. «لا تقع الاوهام له علی صفة و لا تعقد القلوب منه علی کیفیه و لا تناله التجزئه و التبعیض، و لا تحیط به الابصار و القلوب» (همان، ص ۸۴) نه پندارها برای او صفتی داند، و نه خردها اثبات چگونگی برای او تواند. نه جزء جزاءش توان کرد، و نه تبعیض‌پذیر است، و نه دیده‌ها و یاد دل‌ها او را فراگیر است. در جای دیگر آشکارا به محدودیت قلب در حوزه‌ی معرفت اشاره می‌کند: «عظم ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر» (همان، ص ۲۰۰)؛ او عظیم‌تر از آن است که قلب یا بینایی بر او احاطه داشته باشد.

۳- گواهی دادن دل به حق و حفظ آن: آن‌چه در مرحله‌ی اول مورد خطاب حق‌خواهان است دل آدمی است و این دل است که می‌تواند بر جقانیت شخصی، چیززی و یا عقیده‌ای گواهی دهد. در طول تاریخ حق‌مداران اعم از پیامبران الهی، اولیای عرفان و حتی انقلابیان بر حق، دل آدمیان را مورد خطاب قرار داده، در صدد رضایت آن برآمده و به متمایل ساختن آن

کوشش نموده‌اند و الا هیچ پیامبری و یا هیچ انسان انقلابی با استدلال و دلیل عقلی نتوانسته‌اند سخن خود را به مسند کرسی بنشانند. به همین دلیل است که علی (ع) می‌فرماید: «امسکوا عن الکلام و انصتوا لقولی و اقبلوا بافئدتکم الی» (همان، ص ۱۲۰) سخن نگویند و برای استماع سختم خاموش باشید و دل‌هایتان را متوجه من کنید. و از ذهن نباید دور داشت که بهترین سخن حق یاد خدا و معشوق ازلی است و به همین جهت عارفان غیر از سخن محبوب گوش خود را به کسی دیگری نمی‌سپردند علی (ع) در وصف پارسیان فرموده است: «و قفوا اسماعهم علی العلم النافع لهم» (همان، ص ۲۲۵) گوش خود را بر علم نافع موقوف می‌سازند. بهترین سخن و موضوع علم نافع، یاد خداست. لذا عارفان و پارسایان جز خدا یاد دیگری را در دل نگه نمی‌دارند. در مقابل، خدا نیز عاشق دل مؤمنان و عارفان است. رابطه‌ی عاشق و معشوق یک‌طرفه نیست بلکه گفت‌وگوی میان دو طرف است و از هر دو سو انوار و امواج عشق، چشم معشوق و عاشق را پر می‌کند و آن‌ها را در یک تقابل همیشگی قرار می‌دهد.

دلبران را دل اسیر بی‌دلان	جمله معشوقان شکار عاشقان
هر که عاشق دیدی اش معشوق دان	کو به نسبت هست هم این و هم آن
تشنگان گر آب جویند از جهان	آب جویند هم به عالم تشنگان
چون که عاشق اوست تو خاموش باش	او چو گوشت می کشد تو گوش باش
من چه غم دارم که ویرانی بود	زیر ویران، گنج سلطانی بود
غرق حق خواهد که باشد غرق‌تر	هم‌چو موج بحر جان زیر و زیر
زیر دریا خوش‌تر آید یا زیر؟	تیر او دل‌کش‌تر آید یا سپر
ای، حیات عاشقان در مردگی	دل نیابی جز که در دل بردگی
من دلش بسته به صد ناز و دلال	او بهانه کرده با من از ملال

غرق عشقی‌ام که غرق است اندرین عشق‌های اولیسن و آخرین
 من چو لب گسویم لب دریا بود من چو لا گویم مراد الا بود
 (مولانا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۷-۱۰۶)

۴- زمینه‌ساز ایمان و عامل ثبات آن: ایمان آوردن به کسی یا عقیده‌ای و حفظ و استمرار آن به عهده‌ی قلب آدمی است و صحت و سقم آن نیز از وظایف و کارکردهای اساسی قلب می‌باشد. امیرالمؤمنین (ع) به نقل از پیامبر فرموده است: «و لقد قال رسول الله (ص) لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه.» (علی (ع)، ۱۳۷۴، ص ۱۸۴). ایمان بنده‌ای درست و کامل نمی‌شود مگر این‌که دل او درست شود و قلب آدمی درست نمی‌شود، مگر این‌که زبانش درست شود. علی (ع) ثبات و تغیر ایمان را نیز به دل نسبت می‌دهد و با عنایت به آن ایمان انسان‌ها را به دو قسم می‌کند و می‌فرماید: «فمن الایمان ما یکون ثابتاً مستقراً فی القلوب و منه ما یکون عواری بین القلوب و الصدور الی اجل معلوم» (همان، ص ۲۰۵). نوعی از ایمان در دل‌ها ثابت و برقرار است و قسمی دیگر از آن به صورت عاریه در دل‌ها و سینه‌ها جای گرفته است که احتمال بازگشت و زوال آن تا وقت تعیین شده (زمان مرگ) بسیار است. منظور از ایمان‌های ثابت آن دسته از ایمان‌هایی هستند که در دل‌های مؤمنان داخل شده است، زیرا ایمان تنها در صورتی ثابت می‌شود، که در دل نفوذ کند و دل پذیرای آن باشد و ایمان‌های متزلزل هم آن دسته‌ای هستند که بر عقل فطری و پاک مبتنی نبوده بلکه از راه‌هایی جز قلب و شیوه‌های ناصحیح از قبیل جهل مرکب حاصل شده‌اند. امیر مؤمنان (ع) دل را وسیله‌ای می‌داند که انسان از طریق آن به فرامین الهی را که جزء مقتضیات ایمان محسوب می‌شود، گردن می‌نهد. معلوم می‌شود که عمل دینی به قلب انسان ارتباط دارد تا به سایر حوزه‌ها و قوای انسان چه قلب

منبع عواطف است (که پیش‌تر بدان اشاره شد) و باعث حرکت و جهش می‌شود: «جعلنا الله و اياکم فمن یسعی بقلبه الی منازل الابرار برحمه» (همان، ص ۱۷۲) خداوند با رحمت خویش ما و شما را از کسانی قرار دهد که قلب‌شان مدام با گرایش به سر منزل‌های ابرار در تپش است. پس عامل تپش قلب است. حال این تپش ممکن است منجر به حرکت در مسیر خیرخواهی شود و یا ممکن است به اطاعت از فرامین خدا منتهی شود. اما هر چه باشد پس از تصمیم‌گیری عقل آدمی اعضاء و جوارح را برای عمل مهیا می‌سازد. چرا که قلب از منظر عرفانی علی (ع) شیفته‌ی پروردگار است. «فاسرار هم لک مکشوفه و قلوبهم الیک ملهوفه» (همان، ص ۲۶۱)؛ اسرار آنان برایت هویدا و قلب‌هاشان در پیش‌گاهت شیفته و شیدا است. همین شیفتگی باعث گرایش انسان مؤمن به اطاعت از پروردگار می‌شود: «این القلوب التی وهبت لله و عوقدت علی طاعه الله» (همان، ص ۱۴۰)؛ کجایند آن قلب‌هایی که به خدا پیش‌کش شده بود و جز با رشته‌ی طاعت خدا وابستگی‌شان نبود؟

قلب نه تنها خود از خدا اطاعت می‌کند بلکه با گرایش او به این سمت سایر اعضاء و جوارح نیز بدان سمت گرایش پیدا می‌کند. از این جهت است که علی (ع) وقتی از اطاعت اعضا بدن انسان از خدا سخن می‌گوید در ابتدا دل را می‌آورد: «ان ینصر الله سبحانه بقلبه و یده و لسانه» (همان، ص ۳۲۵) و این‌که خدا را با دل و دست و زبان یاری دهد. پس دل، نقش بسیار مهمی در حفظ و استمرار و حتی پذیرش ایمان و عمل به آموزه‌های ایمان دارد و اساساً جایگاه ایمان دل است و غیر از آن محل و منزلی بر آن نمی‌توان فرض کرد.

۵- دل مسؤؤل اعمال آدمی است: آنچه در روز قیامت مورد مؤآخذه قرار خواهد گرفت دل است و دل است که پاسخ‌گوی بازخواست‌های الهی خواهد بود. او که از خدا جدا شده و در زندان طبیعت و دنیا گرفتار گشته، باید پاسخ‌گوی تمام اعمال این جهانی خود باشد و بیان کند که در روزهای فراق، خود را به چه چیزی مشغول داشته است؟ آیا بر حیات دنیوی و محبوسان و معشوقان چندروزه دل خوش کرده و ایام وصال را فراموش کرده و اصل خود را به یاد نیستی سپرده است؟ یا از درد هجران نالیده و هرگز امید لقا را از دست نداده و خود را در این دنیا غریب یافته و منتظر کوس مرگ بوده تا به جان جانان ببیوندد؟ غزالی ضمن اشاره به حقیقت آن جهانی دل در باب اعمال آن می‌نویسد: «و حقیقت دل آدمی از این عالم نیست، و بدین عالم غریب آمده است.»^{۴۹} به تعبیر مولانا:

من غریبم از بیابان آمدم بر امید لطف سلطان آمدم

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۷۱)

«و به راه گذر آمده است و آن گوشت پاره ظاهر مرکب و آلت وی است و همه‌ی اعضای تن لشکر وی اند، پادشاه جمله تن وی است و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی است و تکلیف بر وی است و خطاب با وی است و عتاب و عقاب بر وی است و سعادت و شقاوت اصلی وی راست و تن اندرین همه تبع وی است. معرفت حقیقی وی ... کلید خدای تعالی است.» (غزالی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱). پس باید توجه کرد و دل را آن‌چنان که هست شناخت و به این امر واقف شد که قلب و روح چند روزی به ناچار باید در این دنیای دانی روزگار سپری کند تا در اثر به یاد آوردن جایگاه اصلی خود به آن سمت رو کند و از این کنج حبس چو طاووسان اوج بگیرد

و بر بالای شاخسار وصال آشیان کند. چه زیبا سروده است مولونا در
نی‌نامه:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا سرا ببریده‌اند وز نفسیرم مرد و زن نالیده‌اند
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳)

اهمیت قلب و دل تا حدی است که روز وصال را می‌توان وصل لقای
آن با خدای تعالی دانست، چه جایگاه الهی نیز در این دنیا قلب است و در
روز قیامت و به طور کلی در آخرت نیز این قلوب آدمیان است که می‌توانند
خدا را مشاهده کنند.

امیر مؤمنان یادآوری آخرت و مرگ را از اعمال قلب می‌داند و بر این
نکته تأکید می‌کند که اگر کسی قلب خود را زنده نگه دارد، به یاد مرگ و
آخرت و پاسخ‌گویی در آن عالم نیز خواهد بود، برعکس اگر قلب کسی
بمیرد این امور نیز یاد نخواهد شد و زمینه‌های هلاکت انسان فراهم خواهد
شد. آن حضرت در نکوهش چنین افرادی فرمود: «و قد غاب عن قلوبکم ذکر
الآجال، و حضرتمکم کواذب الآمال. فصارت الدنيا بکم من الآخرة، و العاجله
انهب بکم من الآجله.» (علی(ع)، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱) یاد مرگ از دل‌های شما
رفته است و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت
مالکتان گردیده و این جهان، آن جهان را از یادتان برده. غذای دل و عوامل
احیاکننده‌ی آن همچنان‌که تن آدمی برای ادامه زندگی نیازمند غذا است دل
آدمی نیز اگر غذای مناسبی در اختیارش نگذارد نشود یقیناً تغییرات
نامطلوبی در او پدیدار می‌شود بنابراین برای حفاظت از دل، این گوهر

ارزنده‌ای که ارزش آدمی بدان است، لازم است غذای مناسب برای او مهیا کرد. از زبان علی (ع) مقوم‌های دل را بازگو می‌کنیم:

۱- حزن: حزن و خوف از غذاهایی است که باعث پویایی و تحرک دل می‌شوند. علی (ع) در این زمینه فرموده است: «عبادالله ان من احب عبادالله اليه عبدا اعانه الله على نفسه فاستشعر الحزن» (همان، ص ۲۰۶) ای بندگان خدا، محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه حق بنده‌ای که خدا او را در تسلط بر حزن پوشیده است. پس دل در صورتی می‌تواند چراغ هدایت را روشن نگه دارد که حزن را شعار و پیشه‌ی خود سازد.

۲- راست‌گویی: راستی و راست‌گویی نیز از غذاهای است که می‌تواند در سالم و فربه شدن دل کمک زیادی کنند. از یاد نبریم که منظور از دل در این موارد تنها دلی است که هنوز آلوده به مادیات نشده و به صورت گوهری پاک باقی مانده است. اما دل‌های تیره نیازمند تمرینات زیادی است که در این‌جا مجال پرداختن بدان‌ها نیست. تجربه نشان داده که عموم آدمیان از شنیدن سخنان تکراری ملول می‌شوند.

۴- هم‌نشینی با صاحب‌دلان و علما: یکی دیگر از عوامل احیاکننده دل هم‌نشینی با صاحب‌دلان است. اولیای دین به ما توصیه می‌کنند که هم‌نشینی با علما و اهل دین و دانش و تقوا را فراموش نکنید. اگر در روایات آمده که به چهره عالم نگاه کردن ثواب دارد از این نظر است که علمای ربانی، اثر تقوا و عمل‌شان را در چهره خود ظاهر کرده‌اند، بنابراین آدمی چون به آن‌ها می‌نگرد در واقع درس چگونه زیستن را می‌آموزد. امیرمؤمنین (ع) به مالک اشتر توصیه می‌کند که هم با علما بیش‌تر مجلس‌ت کند و هم با اهل ورع: «و اکثر مدارس العلماء و منافئه الحكماء» (همان، ص ۳۲۸) (مذاکره و هم‌نشینی با دانش‌مندان را زیاد کن.) و «الصق باهل

الورع و الصدق. (همان، ص ۳۲۸) خود را به پرهیزگاران و راست‌گویان بچسبان. همیشه با آنها هم‌نشین باش.» این هم‌نشینی منافع زیادی را به دنبال دارد که از مهم‌ترین آنها می‌توان تهیه‌ی غذا برای دل را یاد کرد. چه دل وقتی هم‌جنس خود را بیابد و پیشرفت‌های آن را ببیند به یقین خواهان پیشرفت و طی مراحل عالی کمال خواهد بود.

هم‌نشینی با علما و ابرار و اهل دل در عین این‌که عامل احیای دل می‌شوند از سوی دیگر غذای آن نیز محسوب می‌گردد. نباید فراموش کرد که تنها ابرار و صاحب‌دلان لیاقت هم‌نشینی را دارند. پس باید دل را به اهل آن سپرد و مهر پاکان را در آن نشانند.

مهر پاکان در میان جان نشان	دل مده الا به مهر دلخوشان
دل ترا در کوی اهل دل کشد	تن ترا در حبس آب و گل کشد
هین غذای دل بده از هم دلی	رو بجو اقبال را از مقبلی

(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۵)

۴- ذکر: از جمله عوامل احیاکننده‌ی دل یاد خداست. چنان‌که علی (ع) فرمود: «ان الله ... جعل الذکر جلاء للقلوب» (علی (ع)، ۱۳۷۴، ص ۲۵۵): همانا خدای سبحان یاد خود را روشنی‌بخش دل‌ها کرد. یعنی ذکر باعث شادابی و صفای قلب می‌شود تا بهتر درک کند و بفهمد.

۵- فروتنی: از نظر امیر مؤمنان خداوند انسان‌ها را آزمایش می‌کند تا کبر و نخوت را از خود دور کنند تا لب امکان رشد پیدا کند: «ولکن الله یختبر عباده بانواع الشدائد ... اخراجا للتکبر من قلوبهم» (همان، ص ۲۱۷). ولی خداوند بندگانش را می‌آزماید تا کبر را از دلشان بیرون کند.

۶- استماع قرآن: از چیزهایی که باعث احیای دل می‌شود آموختن قرآن و استماع سخنان حکمت‌آموز است. علی (ع) در نهج‌البلاغه درباره‌ی

آموختن قرآن می‌فرماید: «قرآن را بیاموزید که بهترین سخن است و در آن فکر و اندیشه کنید که بهار دل‌هاست.» (همان، ص ۱۰۷). از این سخنان به یک عامل بیرونی دیگر نیز می‌توان اشاره کرد و آن بهار و نسیم خوش‌آهنگ آن‌که حامل پیام آرام‌بخش حضرت دوست است. لذا بزرگان عرفان توصیه کرده‌اند که خود را در برابر نسیم بهاری قرار دهید تا آن طراوتی را که به گیاهان و گل‌ها می‌بخشد به شما نیز ببخشد. باد و باران بهاری باعث احیای دل آدمی خواهد شد. پس باید قدر بهار را دانست و با آن همراه شد. درست به همین دلیل است که بهار برای عارفان معنای خاصی داشته و این همه با آن مأنوس بوده و فراق آن را مانند فراق یار سخت و دل‌شکن می‌دانستند.

۷- حکمت: امیر مؤمنان حکمت را از عوامل اساسی حیات قلب می‌داند: «... انما بمنزله الحكمة التي هي حیات للقلب المیت» (همان، ص ۱۳۲)؛ تنها حکمت است که قلب مرده را زنده می‌کند. در همین راستا حکمت‌های نو مطرح می‌شود که از عوامل احیاکننده دل است. به این مهم در نهج‌البلاغه چنین اشاره شده است: «ان هذه القلوب تملُّ كما تملُّ الابدان فابتغوا لها طرایف الحکم» (همان، ص ۳۷۴) دل‌ها خسته و ملول می‌شوند، همان‌گونه که بدن‌ها بفرسایند، برای رفع ملالت آن‌ها حکمت‌های نو و جالب بجویید.

دل آدمی طوری ساخته شده که از شنیدن سخن صواب آرام می‌شود و سکونت احساس می‌کند:

دل بی‌آرامد به گفتار صواب	آن‌چنان‌که تشنه آرامد به آب
یک سخن از دوزخ آید سوی لب	یک سخن از شهر جان در کوی لب

در عین این‌که سخن صائب غذای مناسب دل است، اگر این سخن به دروغ آلوده شود باعث نزاری و لاغری دل آدمی شده و او را از فعالیت و تکاپو باز می‌دارد و آرامش را از او می‌ستاند:

دل نیارآمد به گفتار دروغ
آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
سخنان بکر و تازه باعث شادابی آن‌ها می‌شود، به همین دلیل است که آدمیان پیرامون کسی جمع می‌شوند که سخنان تازه مطرح می‌کند و از مطالبی که قبلاً شنیده‌اند خسته‌اند و رغبتی به شنیدن آن‌ها نشان نمی‌دهند بر این اساس است که حضرت علی (ع) این‌گونه سخنان را به غذا تشبیه می‌کند و متذکر می‌شود که اگر دل را از آن‌ها محروم دارید مقدمات مرگ او را فراهم کرده‌اید. بی‌دلیل نیست که عرفا مخصوصاً مولونا، هم سخنان بدیع می‌گفتند و هم دیگران را به بیان سخنان تازه تشویق می‌کردند. مولانا در این باب چنین سروده است:

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود

وارهد از هر دو جهان بی حد و اندازه شود

(مولانا، دیوان، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۴)

پرتال جامع علوم انسانی

آفات قلب

هم‌چنان‌که عواملی وجود دارند که باعث احیای دل می‌شوند، عواملی نیز وجود دارند که باعث رکود و مرگ دل می‌گردند که برخی از آن‌ها که در نهج‌البلاغه آمده است، اشاره می‌کنیم. باید دانست که فرق اساسی بین اهل دل و کوردلان در این‌جاست که آن‌ها (اهل دل) همیشه دغدغه مرگ دل خود را دارند و سعی دارند تا مقدمات بازدارنده از مرگ دل خود را فراهم کنند. اما کوردلان کسانی‌اند که مرگ برای آن‌ها چندان اهمیتی ندارد، بلکه پیش‌تر در فکر حفظ حیات مادی خودشان هستند و از دل و حیات مرگ آن

غافل‌اند. امیرالمؤمنین (ع) به این مطلب چنین اشاره می‌کنند: «زاهدان راستین کسانی هستند که به هر چه درک می‌کنند عمل می‌کنند و آنچه را که باید از آن برحذر باشند دوری نمایند. آنان جز با کسانی که اهل آخرتند نشست و برخاست ندارند و اهل دنیا را می‌نگرند که به مرگ بدن‌هایشان اهمیت می‌دهند، اما آنان مرگ دل‌های زنده را بیش از آن مهم می‌شمرند». (علی‌ع)، (۱۳۷۴، ص ۲۶۴). پس عوامل بازدارنده و مانع پیشرفت دل تنها برای کسانی اهمیت دارد که به احیاء و مرگ دل توجه دارند وگرنه کسانی که اصلاً به این امر توجهی ندارند به‌کلی از این مقوله بیرونند. آنچه در این‌جا به عنوان عوامل بازدارنده‌ی دل از آن‌ها یاد می‌شود، تنها در مورد کسانی صادق است که حیات دل برای آن‌ها مساوی با حیات کامل است. یعنی زندگی را وقتی معنادار می‌دانند که دلشان زنده باشد و مرگ هم البته با مرگ دل آن‌ها آغاز و حتی با آن مساوی فرض می‌شود. برخی از این آفت‌های دل که در نهج‌البلاغه مورد توجه قرار گرفته به قرار زیر است:

۱- **تقوا:** اولین عاملی که نقش اساسی در میراندن دل دارد کاهش تقوا است. هر اندازه تقوای آدمی از خداوند بیش‌تر باشد به همان اندازه عرصه برای پرورش دل فراهم شده است، چه آدم متقی هرگز تن به افعال ناشایست برخاسته از نفس پلید تن نمی‌دهد. در نهج‌البلاغه آمده است «هر که تقوا و ورعش کم شود قلبش می‌میرد و هر که قلبش بمیرد به جهنم وارد شود». (همان، ص ۴۲۳) البته جهنم دل‌مردگان از همین دنیا آغاز می‌شود؛ زیرا زندگی همواره با نزاع بر سر دنیای دنی نوعی از زندگی جهنمیان است و کوردلان همان کافرانی هستند که بر روی نعمت قلب پرده غفلت و نادانی افکنده‌اند و لذا مشمول آیه «ان جهنم لحيطة بالكا فرين» (عنکبوت، ۵۴) می‌شوند و حیات و مرگشان را با کفر آغاز و پایان می‌دهند.

۲- کینه‌ورزی: از آن‌جا که دل به تعبیر غزالی به این دنیا غریبانه آمده و اصل آن از بهشت است لذا به هیچ وجه با اوصاف جهنم و جهنمیان سر سازگاری ندارد. از جمله ویژگی‌هایی که برای اهل جهنم در قرآن آمده، مسأله‌ی نزاع و کشمکش بین آن‌ها است. پس هر جا شعله‌ی نزاع و کینه و دشمنی افروخته‌تر باشد، چراغ آرامش بی‌فروغ‌تر می‌شود و نهایتاً به خاموشی می‌گراید. دل آدمیان وقتی با شعله‌ی کینه مواجه شود و یارای مقاومت را از دست بدهد، دیگر توان ادامه حیات را نخواهد داشت و تن به مرگ خواهد داد. علی (ع) درباره‌ی کینه و دشمنی و تأثیر آن بر دل می‌فرماید: «از کاری که ستون فقرات گذشتگان را شکست، و نیروی آنان را از بین برد دوری کنید از قبیل کینه‌توزی و دشمنی؛ در حالی که دل‌ها اعتدال دارند.» (تنصاریان، ج ۲، ص ۱۱۵۹).

۳- لجاجت: این عامل باعث تیره شدن دل می‌شود و لطافت و روشنایی آن را از بین می‌برد. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هرکس لجاجت ورزد و در گمراهی پایداری کند پیمان شکسته و خدای بزرگ دلش را در پرده‌ی ناآگاهی فرو پیچد و حلقه‌ی تیره‌روزی را بر گردنش درآویخته است.» (همان، ج ۲، ص ۱۲۰۲).

۴- عشق به دنیا: اگر عشق به امور دنیوی تعلق پیدا کند به دو نیروی دیگر آدمی یعنی قلب و عقل بیش‌ترین آسیب را می‌رساند و باعث تسخیر آن توسط بیگانگان می‌شود و هیچ سخنی در جهت هدایت و راهنمایی آن تأثیر نمی‌گذارد و تنها در یک صورت می‌توان این درد را درمان کرد و آن جایگزین کردن عشقی دیگر و برتر به جای آن که همان عشق خداوند تعالی است.

دیو بر دنیاست عاشق کور و کر عشق را عشقی دگر برد مگر

از نهران‌خانه‌ی یقین چون می‌چشد اندک اندک رخت عشق آنجا کشد
(مولانا، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۰)

علی (ع) فرموده است: «و هر که عاشق چیزی شود، دیده‌اش را کور و دلش را رنجور سازد. پس به دیده‌ی بیمار بنگرد و به گوش بیمار شنود. خواهش‌های جسمانی پرده‌ی خردش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده ... او بنده‌ی آن است ... نه به گفته بازدارنده از سوی خدا خود را باز دارد، و نه پند آن کس را که از سوی او پند در گوش آرد.» (علی‌ع)، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴).

پس عشقی که به انگیزه‌ی شهوت در آدمی پدید آید، دل آدمی را می‌میراند و به دنبال آن اعضای حسی و حتی عقل او را زایل می‌کند و نفس شیطانی کاملاً بر مملکت وجودش مستولی می‌شود و نهایتاً از گوهر اصلی آدمیت او یعنی دل، چیزی نمی‌ماند و بنده و برده‌ی دنیا می‌شود.

۲- وانهادن تفکر: از نظر علی (ع) میان تفکر و حیات قلب ارتباطی وجود دارد به این معنا که اگر انسان به قدرت بیکران خداوند و نعمت‌های او فکر کند دل خود را زنده می‌کند اما اگر چنین تفکری را از دست بدهد، قلب او دچار بیماری خواهد شد: «و لو فکروا فی عظیم القدره و جسمیم النعمه، لرجعوا الی الطریق، ... ولكن القلوب علیله» (همان، ص ۱۹۷). اگر مردم به قدرت بیکران و نعمت گران خداوندی نی‌اندیشیدند بی‌گمان به راه می‌آمدند ... ولی افسوس که قلب‌ها بیمارند.

اوصاف قلب سلیم

تمام تلاش‌های عارفان برای رسیدن به مرحله‌ای صورت می‌گیرد که دل خود را مأمن و مسکن خدای تعالی قرار دهند و خدا را به میهمانی

خوانند تا در سایه‌ی چنین ضیافتی به وحدت یا وصال کامل با او دست یابند. برای رسیدن به این مقام چاره‌ای نیست جز این‌که دل را صیقل داده تا آینه‌ی تمام‌نمای جمال الهی باشد. به همین دلیل است که پرداختن به دل از اساسی‌ترین وظایف سالکان طریقت می‌باشد. حال این سؤال مطرح است که چه ملاکی می‌توان به دست داد تا آدمی اطمینان کند به چنین دلی دست یافته است؟ در جواب باید گفت که در عرفان برای هیچ‌کس از سالک گرفته تا قطب، تضمینی از سوی خدا داده نشده و هیچ نقطه‌ی امیدواری وجود ندارد که سالک گمان برد در تلاش برای تصفیه‌ی دل به نقطه‌ی پایان رسیده است، بلکه چون خداوند بی‌نهایت است لذا سالک طریقت باید همیشه در تلاش باشد تا دل خود را هر چه صافتر نماید و به یقین بداند که هر چه بیش‌تر تلاش کند، صفا و پاکی دلش بیش‌تر می‌شود و این کار به هیچ وجه به اتمام نمی‌رسد. در نهج‌البلاغه شرایطی برای قلب سلیم یا دل پاک عارفانه وجود دارد که با استناد به آن‌ها آدمی می‌تواند اطمینان یابد که حداقل در طریق خدا قرار گرفته است اگر چه نیازمند تلاش‌های بیش‌تری است. امیرالمؤمنین در توصیف چنین دلی می‌فرماید: «خوشا به حال صاحب‌دل سلیم که از پیشوای خود که او را به سوی حق می‌برد پیروی می‌کند و از آن‌کس که او را به فساد و تباهی می‌کشاند دوری می‌گزیند و با بینایی کسی که او را بینا می‌کند و پیروی از رهبری که به او فرمان می‌دهد، به راه سلامت رسیده و پیش از آن‌که درهای هدایت مسدود گردد و اسباب آن از دست برود به راه رستگاری شتافته است و در توبه را گشوده و گناه از خویش دور کرده است. اگر چنین کند بر جاده‌ی حق قرار گرفته و به راه راست و روشن هدایت بازگشته است». (همان، ص ۲۷۴). به هر حال برخی از شرایطی که برای قلب سلیم در این عبارت آمده، عبارتند از:

الف- پیروی از پیر طریقت: تمام عرفا به این نکته اذعان دارند که بی‌خضر راه نمی‌توان طی طریق کرد و حتماً لازم است سیر و سلوک را با ارشاد و راهنمایی پیری آغاز نمود. علی(ع) نیز به این نکته اشاره کرده و لزوم آن را گوش‌زد می‌کند و قلبی را سلیم می‌داند که در پیروی از پیر طریقت کوتاهی نکرده است.

طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم و منزل‌ها

ب- دوری از کسی که او را به بی‌راهه می‌کشاند: اگر شرط اول را فعل بدانیم شرط دوم انفعال است. به این معنا که در این شرط، سالک صاحب‌دل باید به یک عمل انفعالی یعنی دوری (که فعل نیست بلکه انجام ندادن کاری است) دست یازد.

ج- دست‌یابی به بینایی درونی: سالک وقتی می‌تواند به قلب سلیم دست یابد که تمام تلاش‌های او نتیجه عملی بدهد و او را به مرحله‌ای برساند که دلش بینا شود تا عوالمی را ببیند که دیگران قادر به مشاهده آن نیستند. «عباد الله ان من احب عبدا لله الیه عبداً اعانه الله علی نفسه ... فزهر مصباح الهدی فی قلبه» (مولانا، ۱۳۷۴، ص ۶۹).

د- توبه و بازگشت مداوم: سالک طریقت را فرض است که نه تنها از گناهان خود بلکه از عملکردهای نامتعادل خود توبه کند و از کارهای خود راضی نشود. در این صورت است که شخص می‌تواند به دل سالم دست یابد. از شرایطی که علی(ع) برای قلب سلیم برمی‌شمارد گریه است؛ این گریه اولاً در دل و ثانیاً در دو حالت بر دل عارف عارض می‌شود. یکی

وقتی سالک به مقامات بالاتر می‌نگرد و چون خود را در مرتبه پایین‌تر می‌بیند گریه می‌کند دیگر این‌که عارف مراحل را طی کرده و احتمال می‌دهد که شاید در اثر غفلت آن‌ها را از دست بدهد، بنابراین از درون می‌گرید و از خدا می‌خواهد تا موفقیت حاصل شده را از او دریغ ندارد. علی (ع) می‌فرماید: «ان الزاهدین فی الدنيا یبکی و ان ضحکوا» (همان، ۱۱۱) بخش اخیر این عبارت بیان‌گر این است که عارفان و سالکان طریق حقیقت اگر چه در دل می‌گیرند، اما با مردم با آن حالت درون رفتار نمی‌کنند، چه اغلب مردم چنین رفتاری را بر نمی‌تابند، لذا چون به افراد عادی می‌رسند خوشحال و خندانند، ولی در دل گریان. دل سالکان الی‌الله از شرط و سواسی که نسبت به رضایت خدا دارند و از ناز و کرشمه‌های طولانی حضرت یار زخم‌دار است و از این بابت همیشه جویای خاکی هستند که به پای محبوب متبرک شده تا مرهمی کنند و بر دل ریش خود نهند.

رنجور عشق دوست چنانم که هر که دید رحمت کند مگر دل نا مهربان دوست به همین دلیل اهل طریقت همیشه محزونند «و قلوبهم محزونه» (همان، ص ۲۲۵). اما در عین حال مؤمنان و عارفان در یک حالت دیگر بسیار شادان و خندان هستند و آن وقتی است که با حضرت یار خلوت کنند و توفیق دیدن گیسوی او را پیدا کنند. در این حالت است که از غم، زخم و اندوه در آن‌ها هیچ اثری نمی‌ماند و سرود مستانه سر می‌دهند:

باده غمگینان خورند و ما ز می خوش‌دل‌تریم

رو به محسوسان غم ده ساقیا افیون خویش

خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال

هر غمی کو گرد ما گردی شد در خون خویش

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- انصاریان، علی، *الدلیل* (۱-۲).
- ۳- دانش پژوه، منوچهر، *فرهنگ اصطلاحات عرفانی*، فرزانه روز، ۱۳۷۹.
- ۴- شریعتی، علی، *انسان بی خود*، قلم، چ ۲، ۱۳۷۲.
- ۵- عطار، فریدالدین، *تذکره الاولیاء*، به کوشش رینولد نیکلسن، دنیای کتاب، بی‌تا.
- ۶- علی (ع)، *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی فیض الاسلام، مرکز نشر آثار فیض الاسلام، بی‌تا.
- ۷- _____، *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۸- غزالی، امام محمد، *کیمیای سعادت*، ج ۲، تصحیح احمد آرام، گنجینه، ۱۳۷۲.
- ۹- غنی، قاسم، *تاریخ تصوف* (۱ ج ۲)، زواره، ۱۳۸۰.
- ۱۰- کاشفی، ملا محسن، *لب و لباب مثنوی*.
- ۱۱- کلینی، ثقه السلام، *اصول کافی*، سید جواد مصطفوی، انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- ۱۲- مولانا، جلال‌الدین، *دیوان کبیر*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۳- _____، *مثنوی معنوی*، به کوشش رینولد نیکلسن، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۱۴- نجم رازی، خواجه، *گزیده مرصاد العباد*، به کوشش محمد امین ریاحی، علمی، ۱۳۷۳.